



نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری- حکمتیست

اکتبر ۲۷۹

۱۲ فروردین ۱۴۰۰ - ۱ آوریل ۲۰۲۱

۴۲ سال پس از نوروز خونین سنندج

گفتگوی اکتبر با

اسماعیل ویسی و سعید یگانه

صفحه ۴

خاطرات چیمین دارابی از زندان‌های دهه شصت

بخش چهارم

صفحه ۱۱

پیام خامنه‌ای، پیامی از سر وحشت

ملکه عزتی

صفحه ۱۶

بدون عبور از تمام خرافات مذهبی و غیرمذهبی محال

است به یک زندگی انسانی که لایق بشر مدرن امروزی

است، برسیم

ابراهیم باتمانی

صفحه ۱۸

مرکز همکاری احزاب کردستان و عطش همکاری با

اسلامی‌ها

سعید آرمان

صفحه ۲۰

مرکز خبری کمیته کردستان حزب حکمتیست:

تجمع و قدردانی جمعی از فعالین شهر سنندج از کادر درمانی

بیمارستان توحید

صفحه ۲۱

به استقبال اول مه

همایون گدازگر

روز جهانی کارگر امسال در کردستان مثل بقیه نقاط دیگر می‌تواند رنگ و بوی تحولات سال گذشته و یا در واقع ادامه و جمع‌بندی یک سال تلاش و مبارزه طبقه کارگر علیه رژیم اسلامی باشد. سنت و یادآوری این روز جهانی برای ما، علاوه بر پای فشردن دوباره بر اهمیت اتحاد طبقاتی کارگران در عین حال روز تازه کردن عهد و پیمان طبقه کارگر برای ادامه مبارزه در مقابل استثمار و تمام فلاکت و بدبختی‌هایی است که حاکمیت نظام سرمایه داری بر تمام جامعه تحمیل کرده است. و برای طبقه کارگر بعلاوه



روز پای فشردن به تحقق خواستهای اعلام شده امان باشد .

در کردستان به یمن حضور طبقه کارگر و جنب و جوش و تحرکات مبارزات دهه های اخیر ، روز جهانی کارگر به روزی آشنا برای جامعه کردستان تبدیل شده است . تاریخ نه چندان طولانی روزکارگر در کردستان ، به غیر از روز همبستگی طبقاتی کارگران و روز برپا کردن مجدد حق خواهی طبقه کارگر ، همچنین یادآور سرکوبگری جمهوری اسلامی در مقابل بدیهی ترین خواست کارگران یعنی برپایی مراسم جشن روز کارگر است ، که در سطح جهانی به رسمیت شناخته شده و کارگران آن را گرامی می دارند . اعدام جمال چراغ ویسی ، سخنران مراسم روز کارگر درسال ۶۸ بوسیله رژیم جنایتکار اسلامی خود گویای این واقعیت است که طبقه کارگر و فعالین آن در کردستان با چه رژیم وحشی و جنایتکاری طرف هستند که سخنرانی کارگر در مورد بدیهی ترین خواست طبقاتی را تاب نیاورده و آن را با اعدام جواب داده است .

بدون شك اعدام جمال چراغ ویسی و کشتار دهها هزار انسان دیگر ، همراه شلاق و شکنجه و به قهقراه بردن زندگی میلیونها انسان زحمتکش

، حساب تسویه نشده و هنوز بازی است بین جامعه ایران و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی . سرنگونی این رژیم هار توسط طبقه کارگر و مردم زحمتکش می تواند قدم اول در بازگرداندن اختیار و کرامت به مردم جان به لب رسیده و آوردن امید به دنیایی بهتر و شایسته انسان برای کل جامعه باشد .

اما تاریخ اول مه در کردستان تنها داستان سرکوبگری جمهوری اسلامی نیست . طبقه کارگر در کردستان بخصوص بعد از انقلاب سال ۵۷ و حضور اجتماعی در مراکز کارگری و تولید در دهه های اخیر ، در عرصه مبارزه طبقاتی خود نمایی کرده و برای تحقق خواستهای خود در میدان رویارویی طبقاتی عرض اندام کرده است . جنبش و گرایش سوسیالیستی در کردستان بر پایه همین حضور اجتماعی طبقه کارگر در کردستان توانسته است به یکی از جریانات اجتماعی تبدیل شود که حضور و نقش آن را کسی نمی تواند نادیده بگیرد . اول مه روز جهانی کارگر و گرامی داشت این روز ، یکی از همین عرصه های مبارزه و کشمکش بین کارگران کردستان و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است که در گذشته بنا به تعادل قوای موجود در

سطح سراسری و کردستان در دستور کارگران و فعالین کارگری قرا گرفته است . سالهای دهه ۶۰ علیرغم دوران قدر قدرتی جمهوری اسلامی و کشتار مخالفین ، مملو است از تجارب برگزاری باشکوه روز جهانی کارگر در کردستان وبخصوص در شهر سنندج ، که طی آن کارگران با برگزاری مراسم و تجمعات وسیع در سطح شهر ویا تجمع در محیط کار و میان خانواده های کارگری ، همبستگی طبقاتی و خواستهای برحق خود را به گوش همگان رسانده اند .

اکنون دیگر کارگران و فعالین کارگری در کردستان از زیر وبم و شگرد برخورد به چگونگی برگزاری و شرکت در گرامی داشت این روز طبقاتی دارای تجربیات زیادی هستند . با توجه تناسب قوای هر سال ، پیشاپیش به استقبال اول مه می روند . امسال هم یکماه مانده به اول مه وقت آن است که تمامی آن تجارب دوباره به کار گرفته شود و به استقبال روز جهانی کارگر رفت . سالی که گذشت سال رویارویی و تعرض جنبش آزادیخواهی علیه رژیم جمهوری اسلامی در ابعاد توده ای بود . سالی که در آن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر پرچمدار مبارزه برای رهایی جامعه از

نکبت حکومت اسلامی بود. سالی که پرچم حاکمیت شورایی، سر سختی در مبارزه و جسارت علیه جمهوری اسلامی، توهم زدایی از آن و افق آزادی و برابری همه جا در مبارزه و اعتراض مردم زحمتکش خود نمایی می‌کرد. از طرف دیگر رژیم اسلامی گیر افتاده در تناقضات عدیده خود، در مقابل تعرض جامعه قدرت سرکوب گذشته را از دست داده و در واقع از برآمد توده ای در جامعه می‌درهراس است.

حاصل شرایط کنونی برای برگزاری اول مه امسال در کردستان هم می‌تواند برگزاری باشکوه و وسیع روز کارگر در کردستان باشد. این انتظار که اول ماه مه امسال می‌توان شاهد برگزاری باشکوه تر اول مه نسبت به سال‌های قبل باشد، با توجه به وضعیت جامعه توقعی غیر واقعی نیست. در بین رهبران و سازماندهندگان اول مه در کردستان ارتباط و گفتگو برای برگزاری اول مه و تدارک ملزومات آن سنتی جا افتاده است. امسال باید کوشید با بررسی اوضاع به استقبال اول مه دیگری رفت. آوردن مراسمهای کوچک در بیرون شهر ها (کهرسال‌های قبل به سبب

سرکوبگری جمهوری اسلامی به کارگران تحمیل شده بود) به داخل شهرها، به سالنها و محلات کارگری دستاوردی مهم و جواب درخوری به شرایط حاضر خواهد بود

طبق عادت همیشگی جمهوری اسلامی ممکن است در روزهای قبل از اول مه دست به دستگیری‌های کوری بزند. باید برای مقابله با آن و تضمین ادامه تدارک اول مه در این صورت هم آمادگی داشت و تدابیر لازم را در نظر گرفت و نقشه رژیم را خنثی کرد.

قطعا رهبران محلی و فعالین کارگری در این مورد دارای تجربه و صاحب نظر تر هستند. بعلاوه رژیم مزدورانش از خیمه شب بازی مراسم دولتی به اسم روز کارگر غافل نخواهند بود. اینهم یکی از ابزارها و موانع برگزاری مراسمهای مستقل در همه جا بوده است که گاه توهمات و حتی در بین کارگران باعث تفرقه شده است. پس از این همه سال امروز دیگر حتی فکر کردن به شرکت در این مراسمهای ضد کارگری باید دور انداخته شود و این خیمه شب بازی تماما به امان جمعه و فرماندهان سپاه و بسیج و مزدوران محلی جمهوری اسلامی سپرده شود.

قطعا قطعنامه های معمول

هر ساله در این تجمعات تصویب می‌شوند. این قطعنامه ها علاوه بر تاکید بر همسرنوشتی و اتحاد جهانی کارگران باید چکیده و جمعبندی خواستها و مطالبات فریاد زده شده يك سال گذشته طبقه کارگر را در بر داشته باشد و کارگران را به اتحاد و همبستگی محکمتر برای تحقق آنها فراخواند. اعتراض به تصویب دستمزد چندبارزیر خط فقر و اعلام آمادگی برای رویارویی با آن و همچنین خواست آزادی زندانیان سیاسی و همسرنوشتی هایمان لازم است جای برجسته ای از دادخواست ماعلیه رژیم سرمایه داران داشته باشد.

زنده باد اول مه روز جهانی کارگر

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

همایون گدازگر



## ۴۲ سال پس از نوروز خونین سندج

گفتگوی اکتبر با

اسماعیل ویسی و سعید یگانه

**اکتبر: نوروز خونین سندج چرا اتفاق افتاد، زمینه های سیاسی و اجتماعی آن کدامها بودند؟**

اسماعیل ویسی: با سپاس از وقتی که در اختیار من گذاشته اید. بطور موجز تاکید میکنم که زمینه های سیاسی - اجتماعی تحمیل نوروز خونین ۵۸ از طرف ضد انقلاب اسلامی بقدرت خزانیده شده به شهر سندج، ریشه اساسی در انقلاب توده ای ۵۷ داشت. زیرا انقلاب سال ۵۷ در ایران برعلیه رژیم سلطنتی پهلوی، انقلابی آزادیخواهانه و حق طلبانه بود. انقلابی برای دستیابی به آزادی، رفاه و آسایش از هر لحاظ بود. هدف اساسی توده های مردم شرکت کننده و انقلابیون دستیابی و ایجاد زندگی ای بهتر بود. طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ نقش اساسی در ساقط کردن استبداد سلطنتی پهلوی داشت. اما، معنی نکردن مفهوم سرنگونی انقلابی و عدم وجود حزب کمونیستی کارگری و سیاست روشن و مشخص کمونیستی کارگری در هدایت و رهبری مبارزات طبقه کارگر و جنبشهای آزادیخواهانه و حق طلبانه اجتماعی دخیل در جریان خیزش انقلابی و توده ای ۵۷، معضل اساسی بود. جنبه صرفا ضد استبدادی و

وجود تعلق خاطر سیاسی - اجتماعی جریانات به اصطلاح چپ به اسلام انقلابی؟! حمایت دولتهای غربی به قصد جلوگیری از بقدرت رسیدن چپ، کاری کرد، ضد انقلاب اسلامی را بر شانه های سنت توده ایستی، و جنبه ملی و فرهنگ ملی - مذهبی ضد غربگرائی بقدرت رسانده شود. ضد انقلاب اسلامی در اساس ماموریت و وظیفه اش سرکوب انقلاب آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم و بشکست کشانیدن آن بود. در این راه از هیچ جنایتی دریغ ننموده است.

در جریان خیزش توده های مردم در انقلاب ۵۷ در جامعه کردستان نیروهای چپ و کمونیست و آزادیخواه، نقش اساسی و رهبری کننده را داشتند. جریان ارتجاع اسلامی تسنن، مکتب قرآن، مفتی زاده و تشیع طرفدار خمینی بسر دمداری آخوند صفدری، در حاشیه قرار داشتند. حضور ملموس نیروهای چپ و کمونیست پس از سرنگونی استبداد سلطنتی و فقدان پایگاه اجتماعی جریان اسلامی تازه به قدرت رسیده در کردستان، یکی از عوامل وجود آزاد یهای بی قید و شرط سیاسی در کردستان بود. عیلرغم تمامی تلاشهای ارتجاع ملی - مذهبی

در هیئت «کل جنبش بورژوا ناسیونالیستی کرد در قالب حزب دموکرات کردستان ایران و جریان مفتی زاده - شاخه نماز خوان و نماز نخوان، برای زد و بند، معامله کردن و به سازش رسیدن با رژیم نوپای اسلامی»، جامعه در کل تحت هدایت سیاستهای چپ و آزادیخواهانه سمت و سو پیدا کرد و بنوعی و عملا، انتخاب سیاسی - اجتماعی را مابین جنبش آزادیخواهانه و قومی - مذهبی، کرده بود. کوهی از اسناد غیر قابل انکار در رابطه با شرایط سیاسی - اجتماعی و امنیتی آن روز جامعه کردستان، وجود دارند و ثابت میکنند که بر سراسر کردستان فضای آزاد سیاسی و امنیت اجتماعی حاکم بود. احزاب سیاسی در آزادی بی قید و شرط فعالیت می کردند. جامعه توسط شوراها ارگان حاکمیت مردمی اداره می شد. مفاهیم و مطالباتی چون، آزادی - برابری و آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی، بیان و تامین بیمه های اجتماعی، بیکاری، درمانی مطرح و در سرلوحه خواسته های مردم بود. و...

چنین وضعیت و جو و فضای ایجاد شده و حضور و دست بالا داشتن نیروهای کمونیستی و چپ در اداره جامعه و بنوعی «برقراری حاکمیت مردم و دخالتشان در سرنوشت خود که عدم وجود قدرت مرکزی، و عملا به حاشیه رانده شدن ارتجاع اسلامی حاکم و نمایندگان و وابستگان محلی اش، ترس از گسترش این وضعیت به سایر مناطق دیگر ایران بود. که برای

**شوراهای محلات ایجاد باید گردد!**

قدرت سیاسی حاکم، دولت موقت و شورای انقلاب اسلامی، غیر قابل تحمل بود. مترصد فرصتی بود تا بتواند، حاکمیت ضد انقلابی خود را مستقر کند. بر اساس چنین زمینه‌های سیاسی-اجتماعی، تحمیل نوروژ خونین سنندج، در تداوم سیاست سرکوبگرانه با برنامه هدفمند ضد انقلاب اسلامی برای بشکست کشانیدن انقلاب ۵۷ بود که اشاره کردم در جامعه کردستان تداوم داشت. زیرا کردستان از طرف جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران، سنگر انقلاب نام گذاری شده بود. بحق و عملاً هم سنگر انقلاب بود!

مرکز ثقل این وضعیت در تداوم و در دفاع از دستاوردهای انقلاب، جامعه کردستان بویژه شهر سنندج بود. در شهر سنندج نیروهای سیاسی. راست قومی-مذهبی، حزب دمکرات کردستان ایران. جریان مفتی زاده و کمیته‌های آخوند صبدری "۲ کمیته داشتند." قطب کمونیستی و چپ "کومه له علنی نبود. تحت چتر جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب. نیروی اصلی و تعیین کننده بود. سازمان چریکهای فدائی، پیکار و اتحادیه کمونیستها، مقرات و دفاتر سیاسی خود را داشتند. اکثر نیروهای کمونیست و چپ و انسانیهای آزادیخواه و برابری طلب، در جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب متمرکز بودند، که رهبریش در دست رهبران و فعالین اصلی کومه له بود و هدایت میشد. صدیق کمانگر چون رهبر و

سخنگوی علنی آن در بعد سیاسی - اجتماعی بود. جدا از آن، تشکل‌های صنفی کانون معلمین، سندیکای کارگران ساختمانی و سندیکای کارگران بیکار و... دفاتر دایر و مربوطه خود را داشتند. عملاً قدرتی دوگانه در شهر مابین "قطب کمونیستی و چپ و قطب راست و ارتجاع مذهبی، وجود داشت. تقابل و کشمکش جدی، برای دست بالا پیدا کردن و دستیابی به سلطه سیاسی - اجتماعی از هر دو طرف، وجود داشت. وضعیت فوق برای رژیم اسلامی و وابستگان محلی اش جریان "مفتی زاده و آخوند صبدری نماینده خمینی" که ماموریت اساسی شان، سرکوب انقلاب و مطالبات آزادیخواهانه و عدالت طلبانه، همچون رفاه و آزادی بی قید و شرط سیاسی، و تامین بیمه‌های اجتماعی، بیکاری و درمانی بود، غیر قابل تحمل بود. این جریانات تلاش میکردند مردم را به خانه‌ها بفرستند. سلطه و هژمونی سیاسی خود را در تقابل چپ و کمونیست، به کرسی بنشانند. فضای شهر را متشنج کنند. برای نمونه در متینگی که در میدان "آزادی - اقبال" در اسفندماه برگزار گردید و صدیق کمانگر در آن در دفاع از جو و فضای سیاسی موجود و دستاوردهای انقلاب دفاع کرد و مردم را مقاومت و پایداری در همبستگی اجتماعی فرامیخواند. جمعیت شعار میدادند "اتحاد. مبارزه. آزادی. برابری. برادری. حکومت کارگری. جماعت

مفتی زاده شعار میدادند. برابری، برادری، حکومت پیغمبری" در آن مقطع حزب دمکرات کردستان ایران در ادامه سیاست لبیک گفتنششان به خمینی، با تمامی امکان و توان در جبهه متقابل بود. تمام قد تلاش میکرد مورد قبول حکومت اسلامی و بویژه خمینی قرار بگیرد. در قدرت سیاسی سهمیش کنند. اداره جامعه کردستان را به وی بسپارند.

ورای تقابل قطب چپ و راست در سطح شهر سنندج، تقابل و رقابتی شدید هم مابین ارتجاع مذهبی حیدر صبدری به نمایندگی خمینی و مکتب قرآن مفتی زاده، تحت عنوان نماینده دولت موقت و برای بدست گرفتن نهادی دولتی و بویژه پست استانداری، وجود داشت. صبدری در راس نیروهای مسلح تعمیم شده قرار گرفته بود. ستاد فرماندهی اش را بر روی پل کمانگر در مسیر و نزدیک استانداری و پادگانهای ارتش و ژاندارمری مستقر کرده بود. در روز ۲۶ اسفند ماه ۵۷، شایعاتی در جهت "تخلیه سیلوی شهر از گندم و اسلحه و مهمات پادگانها در شهر جولان میداد" در این اثنا، مکتب قرآنی‌ها برای تسلیح خود از فرماندهی پادگان ارتش، تقاضای اسلحه و مهمات میکنند. با جواب منفی صبدری که نماینده خمینی و رئیس ستاد نیروهای مسلح بود "رو برو می‌شوند. روز ۲۷ اسفند، طبق برنامه از قبل، در حرکتی اعتراضی و راهپیمایی بطرف ستاد صبدری، جنگ و درگیری لفظی و



مسلحانه همزمان شروع میشود. مسئول ستاد صفدری فردی با اسم « شاطر ممد و ۲ پسرش که پایه اصلی ستاد بودند، کشته میشوند. ستاد تصرف می‌شود و نیروهای مستقر در آن کشته و دستگیر «میشوند. از یورش کنندگان حمید دلاوری جان میبازد. و چندین نفر زخمی میشوند. یکی از زخمی شدگان در بیمارستان جان میبازد. صفدری به پادگان فرار میکند و فتوای جهاد میدهد. در حین محاصره پادگان از طریق هوا به کرمانشاه فرار میکند. همزمان مردم معترض و عاصی در محل و کسانی دیگر که خود را رسانیده بودند، به جماعت مفتی زاده و لپنهای همراهش یورش میبرند. بعد از درگیری و زد و خرد، از ترس فرار میکنند. و به پادگان پناه میبرند.

فضای شهر بسیار متشنج و ملتهب میشود. انقلابیون مسلح بطور برنامه ریزش شده در سطح شهر برای مقاومت و برقراری امنیت، مستقر و سازماندهی میشوند. ساختمان ستاد ارتش در خیابان شاپور - ۲۲ بهمن - را که فرماندهی لشکر ۲۸ « سرهنگ صفری » در آن مستقر بود، تصرف میکنند و خواهان اسلحه میشوند. صفری را همراه فردی با اسم دکتر خسرو خسروی معاون مفتی زاده را بگروگان میگیرند. در ادامه، ساختمان رادیو تلویزیون و فرودگاه و پلیس راه هم تصرف میکنند. شورای موقت انقلاب شهر سنندج را که صدیق کمانگر در راس آن بود، در ساختمان ستاد ارتش تشکیل و در

آنجا مستقر میشوند. از آن بعد تمامی امورات نظامی، تدارکاتی، خوراکی، لجستیکی و پزشکی و انتظامی و برقراری امنیت و جابجایی تمامی مایحتاج شهر با ایجاد بنکها و شورا های محلات تحت نظارت شورای موقت انقلاب شهر سنندج سازماندهی و اداره میشوند. شهر در دست انقلابیون قرار میگیرد. در چنین اوضاع و احوالی، حزب دمکرات طبق سیاست در یوزگی اش برای شریک شدن در قدرت سیاسی، رسماً اطلاعیه صادر میکند و خود را مبراز وضعیت پیش آمده، اعلام میکند. اطلاعیه شان در روز نامه اطلاعات آرزمان منتشر شد.

در جریان درگیری مسلحانه مابین دو جریان « ارتجاعی طرفداران مفتی زاده و صفدری » در شهر سنندج و فرارشان به پادگان، حکومت اسلامی برای سرکوب فضای آزادیخواهانه، فرصت را غنیمت میداند و توسط ارتش غسل تعمید اسلامی داده شده، شهر را بی محابا به توپ و خمپاره می‌بندد.

برای گوشمالی دادن به ارتش و ژاندارمری، از طرف شورای موقت انقلاب شهر، فرمان خلع سلاح پادگان داده می‌شود. ژاندارمری خلع سلاح و پادگان به محاصره نیروهای مسلح انقلابی در می‌آید. صدها نفر به داخل پادگان ارتش میروند. جنگ و درگیری در داخل پادگان ارتش ادامه پیدا میکند. صفدری مرتجع فتوای جهاد میدهد. چند واحدی از ارتشی ها، بسختی مقاومت میکنند و با بکار

بردن هرگونه اسلحه ای برای کشتار و به عقب راندن انقلابیون، دریغ نمیکنند. دهها نفر جان میبازند و حدوداً ۱۵۰ نفر دستگیر میشوند بدین طریق، واقعه نوروز خونین ۵۸ را با کشتار و زخمی کردن صدها نفر و ویران کردن شهر از زمین و هوا، به مردم سنندج تحمیل نمودند!

جنگ و درگیری انقلابیون در شهر سنندج مورد حمایت تمامی مناطق کرد نشین از ارومیه تا کرمانشاه قرار گرفت. نیروهای مسلح همراه کاروانهای تدارکاتی و خوراکی و پزشکی و درمانی به سنندج گسیل داده شدند و تحت نظارت شورای موقت انقلاب و شورای محلات در سطح شهر سازماندهی و تقسیم میگردیدند. جنگ و درگیری و توپ باران و خمپاره باران شهر از پادگان و توسط هلیکوپترهای جنگی ادامه داشت. طی چند روز درگیری پادگان در محاصره قرار داشت و نیروهای انقلابی مسلح مانع خارج شدن و نفوذ شان بداخل شهر شدند.

در حین شدت پیدا کردن جنگ و محاصره پادگان « معاون استاندر کردستان که نماینده دولت بود، به شورای انقلاب شهر سنندج، پیشنهاد آتش بس را میدهد. شورا آنرا میپذیرد « اما تیراندازی و توپ باران شهر از طرف پادگان و توسط هلیکوپترهای جنگی ادامه داشت. پادگان همچنان در محاصره و نقاطی که تسخیر شده بود در دست انقلابیون بود. و ... از طرف دولت موقت و

شورای انقلاب اسلامی، برای برقراری آتش بس و یا پایان جنگ، روز اول فروردین ۵۸ هیئتی مرکب از « طالقانی، محمد بهشتی، رفسنجانی، صدر حاج سید جوادی و بنی صدر » همراه صارم صادق وزیری و ابراهیم یونسی از رهبران و فعالین جمعیت کردهای مقیم مرکز برای مذاکره و ختم قضیه به سنندج آمدند. در ساختمان دانشکده رازی با هیئت شورای انقلاب شهر سنندج که از قبل عزالدین حسینی را، بعنوان سخنگو انتخاب کرده بود، بعهدده داشت، به گفتگو نشستند. «یادآور میکنم که حزب دمکرات کردستان ایران فرصت را غنیمت شمرده بود و تلاش کرده بود خود را قاطی کند و عبدالله حسن زاده و غنی بلوریان را بعنوان نماینده فرستاده بود. شورای شهر بنا به موضع طرفداری اش از حکومت اسلامی، شرکتشان را جزء هیئت قبول نکرد. حسن زاده را راه ندادند، ولی غنی بلوریان را صرفاً بحکم سابقه زندای سیاسی بودنش در حکوت پهلوی، نه بعنوان نماینده به محل مذاکره راه دادند. «در هنگام مذاکره فائتومهای جنگی برای ایجاد رعب و وحشت و تسلیم انقلابیون و تحمیل خواسته های ارتجاع، بر فراز شهر دیوار صوتی می شکستند و مانور میدادند. در این نشست طالقانی شمشیر کشید و تهدید کرد و گفت آن فرد «صدیق کمانگر» که فرمان حمله به پادگان را صادر کرده است. ترسو است. کجاست. باید محاکمه و اعدام شود. صدیق از میان

هیئت بلند می شود و با صدای رسا اعلام میکند - صدیق کمانگر منم - جو متشنج میشود و مذاکره ادامه پیدا می کند. در روز ۲ فروردین آتش بس برقرار گردید. و قرار داده شد - ابراهیم یونسی به استانداری کردستان منصوب شد. محاصره پادگان بر داشته شد. اسیر شدگان آزاد شدند. ساختمانها و مکانهای تسخیر شده، تخلیه گردید. نیروهای مسلح ارتش، ژاندارمری و شهرداری حق تردد در شهر را ندارند. کلیه امورات شهر و نهادهای دولتی تحت نظارت شورای شهر باشد. و بعد از آن شورائی از تمامی نیروهای راست و چپ و تمامی اقشار شهر، برای اداره شهر انتخاب گردید. احمد مفتی زاده و اگر اشتباه نکنم فواد روحانی یکی از دستیاران اصلی اش، عضو آن شورا بودند. بر خلاف چرندیات خالد عزیزی دبیر کل حزب دموکرات کردستان، نیروهای چپ و کمونیست مفتی زاده را فراری ندادند. چون نمیتوانست و برایش ممکن نبود. از لحاظ سیاسی - اجتماعی در حاشیه قرار گرفته بود و نتوانست اهداف ارتجاعی اش را متحقق کند، از شورا کناره گیری کردند. با اینکه قطعنامه « ۵ ماده ای قبل از مذاکره، همراه شورای موقت، امضاء کرده بود، اما از هیچگونه تلاش و دیسیسه ای دریغ نمیکرد.

در نهایت جریان مفتی زاده، ... به کرمانشاه فرار نمود و با صادر کردن بیانیه ۸ ماده ایش، همراه همپالگی هایش به توطئه چینی و نهایتاً سازماندهی نیروهای مزدور « جاش » تحت عنوان پیشمرگان مسلمان کرد پرداخت و در همراهی با سرکوبگران اسلامی در کردستان از هیچگونه تلاشی دریغ نمودند. نمونه هائی از جنایات بر جسته شان، شرکت در جنگ « بایگان و پاوه و اعدام ۹ نفر از آزادیخواهان در پاوه و ۹ نفر در فرودگاه شهر سنندج میباشد. قطعاً در اعدام های دستجمعی شهرهای سقز، پاوه، مریوان، بانه و مهاباد هم سهیم بوده اند.

اکتبر: بهانه های رژیم برای تحمیل این جنگ چه بود، اصلاً این جنگ توده ای بود یا جنگ سازمانهای سیاسی؟

سعید یگانه: بهانه های رژیم اسلامی برای تحمیل جنگ و کشتار مردم در شهر سنندج، همان بهانه ها و تبلیغات پوچ و واهی بود که رژیمهای

میکوشید به هر شیوه ممکن فضای ارتجاعی را در هر جا برایش ممکن بود ایجاد کند. حتی در حیاط مسجد جامع شهر سنندج مستقر شده بودند

دیکتاتور و خونخوار برای تحمیل حاکمیت سیاه خود به مردم به آن متوسل می‌شوند. رژیم اسلامی هربهبانه ای که برای توجیه این جنگ و جنایت داشت، دلیل اصلی فاجعه نوروز خونین سنندج که به قیمت جانباختن بسیاری و ویرانی خانه و محل زندگی مردم تمام شد، این بود که مردم و سازمانهای چپ و انقلابی حاضر نبودند دست درازی و مزاحمت مرتجعین شیعه و سنی و حاکمیت سیاه اسلامی را به پذیرند. دولتی که تازه به قدرت رسیده بود، یا کمک کردند که در مقابل چپ گرایی و ازادخواهی و عدالت خواهی و برای سرکوب همه دستاوردهای انقلابی مردم به قدرت رسانده بودند، حاکمیت و اداره جامعه توسط خود مردم قابل تحمل نبود، به این دلیل خون به پا کردند. خوب، ما و مردم و کارگرو زحمتکش و انسانهای چپ و سوسیالیست و عدالتخواه و زنان، که برای آزادی و رفاه و رفع تبعیض و نابرابری انقلاب کرده بودیم و حکومت پهلوی را سرنگون کردیم. مردم انتظار داشتند که آزادی و رفاه و زندگی آسوده ای بدور از فقر و فلاکت و تبعیض داشته باشند. زنان نیز به همین منوال. کردستان آزاد بود. مردم از پائین به کمک نیروهای انقلابی و ازادخواه و سوسیالیست، بخصوص با تاثیرپذیری از کومله که تازه بطور علنی فعالیت خود را آغاز کرده بود، ارگانهای حاکمیت و اداره زندگی خود را آغاز کرده بودند. نه تنها در سنندج که در تمام شهرهای کردستان در جریان قیام و بعد از آن

شوراهای محلات از پائین پا گرفته بودند، شورای مؤسس شهر سنندج و سندیکای کارگران بیکار، جمعیتهای "دفاع از آزادی و انقلاب" برای اداره امور ایجاد شدند و از جانب مردم و کارگران و زحمتکشان مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفتند. اگر در شهرهای ایران جمهوری اسلامی به سرعت با دستگیری و سرکوب و انحلال سازمانهای سیاسی و برچیدن شوراهای کارگران در محیط کار و زندگی، در راستای تثبیت حاکمیت سیاه خود می‌کوشید، در کردستان بغیر از پادگانها که بعضا هم از طرف مردم خلع سلاح شدند، شهرها تماما در دست مردم و سازمانهای انقلابی اداره می‌شد و امورات خود را سازمان می‌دادند. این شرایط برای رژیم و مرتجعین در محل غیر قابل تحمل بود. از ۲۲ بهمن و قبل از آن نیز مزاحمت و توطئه و مقبله با نیروهای انقلابی و مردم از جانب مرتجعین محلی همچون صفدری مرتجع، نماینده جمهوری اسلامی در سنندج و مفتی زاده با دارودسته مزدورش و مکتب قرآن که تمام قد به دفاع از جمهوری اسلامی بر خاسته بودند، نتوانست عزم مردم و سازمانهای انقلابی برای دفاع از آزادی و دستاوردهای انقلاب و اداره امور را درهم شکند.

به این دلایل بود که به دستور قری یکی از فرماندهان ارتش شاهنشاهی که به خدمت دولت مرتجع اسلامی درآمده بود، با همکاری صفدری که به پادگان سنندج فراری شده بود، دستور کشتار مردم صادر شد. از تاریخ

### این جنگ توده ای بود یا جنگ سازمانهای سیاسی؟

هر دو بود. این دو درهم تنیده بود. مردم در کردستان به سازمانهای سیاسی بخصوص کومله که در راس این مبارزه بود و شخصیتهای خوشنام و سرشناس و انقلابی همچون صدیق کمانگرد آن فعالیت می‌کردند اعتماد داشتند. "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" که توسط کومله و سازمان چریکهای فدایی و جمع زیادی از انسانهای انقلابی و سوسیالیست اداره می‌شد، مورد اعتماد مردم بود و به فراخوان های آن گوش میدادند. شوراهای محلات و شورای مؤسس



شهر در اداره امور و کمک رسانی به مردم در دوره جنگ نقش ارزنده ای ایفا کردند. این در هم تنیدگی و همبستگی مبارزاتی، تبدیل به مقاومت و جنگ توده ای در مقابل حمله و جنگ تحمیلی دشمن شد. این رزم مقاومت توده ای و پیروزی در مقابل حمله دشمن و سرکوب دستاوردهای انقلابی مردم بود. مردم در کردستان از همان اوایل از رژیم اسلامی منزجر بودند و حاضر به قبول حاکمیت آن نبودند و تا کنون هم این مبارزه برای به گور سپردن آن در اشکال مختلف ادامه دارد.

**اکتبر: نقش احزاب مختلف، چپ و راست، ناسیونالیست و مذهبی در این جنگ چگونه بود؟**

**اسماعیل ویسی:** بمفهوم عملی، نقش قطب کمونیستی و چپ متشکل در هیئت کومه له که تحت لوای جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب با سخنگویی صدیق کمانگر فعالیت میکردند. اما، با شناخته شدن و حضور فعال کادرهایش چون ایوب نبوی، شعیب ذکریائی، یوسف اردلان، کاک شوان محمد مائی و ... نقش اساسی و تعیین کننده ای داشتند. همچنین سازمان چریکهای فدائی تحت رهبری بهروز سلیمانی، علی اکبر مرادی و اسماعیل حسینی و سازمان پیکار اسم رفیق مسئول را متاسفانه، بخاطر ندارم. اتحادیه کمونیستها تحت رهبری امیر حسن پور و یکی دیگر از کادرهایشان که در جریان درگیری شهر آمل جانباخت، متاسفانه اسمش را

بخاطر ندارم و ... همچنین گروهی کمونیستی در محله چل مرده - فه لا چوارلان - تحت محوریت علی گلچینی، "فریدون" وریا ناظری و ... کانون معلمان با محوریت مظفر محمدی. اسامی دوستان دیگر را بخاطر ندارم. سندیکای بیکاران و ساختمانی تحت محوریت حسن رحیمی، عملاً نقش اساسی را در جریان انقلاب ۵۷ و حرکات متعاقب آنها در ایجاد جو و فضای چپ و رادیکال و آزادیخواهانه، سازماندهی بنکه و شوراها، محلات، ایجاد همبستگی اجتماعی و به حاشیه راندن ارتجاع قومی - مذهبی سنی گری مکتب قرآنی و کردایتی کردن حزب دمکرات و رقم زدن تقابل با ارتجاع اسلامی و خلع سلاح پادگان و مقاومت در نوروز خونین و عملاً "نه" گفتن جامعه بقدرت اسلامی در تهران و قم و در دفاع از دستاوردها و تداوم انقلاب ۵۷ نقش داشتند.

در رابطه با جریانات قومی - مذهبی در هیئت حزب دمکرات کردستان ایران و سنی گری مکتب قرآن احمد مفتی زاده، مقرات و دفاتر خود را داشتند. اما، عملاً نقش منفی داشتند. هر کدام بزغم خود تلاش میکرد از طرف " دولت موقت و شورای انقلاب اسلامی " بعنوان نماینده سیاسی برای تحکیم قدرت حاکم و خودشان تلاش میکردند. به نمونه هائی اشاره میکنم.

بعد از سرنگونی حکومت پهلوی، در شهر سنندج، محلات در کنترل مردم

و انقلابیون بود. جریان مکتب قرآنی مفتی زاده، در هر محله ای برایش ممکن بود به بنکه و شورای محلات برای منحل کردنش، حمله و تلاش میکرد. چندین بنکه و شورا را بزور و گردن کشی منحل کردند. مردم را فراخوان میدادند که " انقلاب پیروز شد " مردم بخانه هایتان برگردید. همیشه در متینکها ئی که برگزار میشد مشغول دادن شعارهای اسلامی و آشفته کردن جو و فضای رادیکال بودند. در یکی از متینکها که صدیق کمانگر در میدان آزادی برگزار و سخنانش بود. انقلابیون " اتحاد. مبارزه. آزادی. برابری برادری. حکومت کارگری. در تقابل شعار میدادند - برابری. برادری. حکومت پیغمبری. اله اکبر، کاک احمد رهبر " به میزهای کتاب جریانات چپ حمله و مزاحمت ایجاد میکردند.

اگر بخواهم بطور موجز کلی واقعه را جمع بندی کنم و تجارب آن در آتی بکار گرفته شود، باید گفت " نوروز خونین تحمیلی از طرف ضد انقلاب بقدرت خزیده اسلامی، به ساکنین شهر سنندج، برای تسخیر و سرکوب و فضای آزادیخواهانه و مقاومت و دفاع سیاسی - اجتماعی آزادیخواهان در تقابل با ارتجاع قومی - مذهبی از آن، یکی از نقاط عطف تاریخی، مبارزاتی - اجتماعی در ایران و کردستان است. عملاً " نه " گفتن به سلطه سیاسی ارتجاع اسلامی میباشد. نقطه عطف و آغازی که از همان مقطع و هم اکنون

سعيد يگانه: يکي از دستاوردهای مهم این دوره از زندگی مردم، هر چند کوتاه، اداره امورات زندگی، توسط خود مردم از طریق شوراهایی بود که

در همگامی و همراهی با تلاش و مبارزات سراسری برای سرنگونی حکومت اسلامی در جریان است. بر این مبنا است که رژیم اسلامی هم طی بیشتر از چهار دهه از حاکمیتش، از یورش نظامی و لشکر کشی، تحمیل جنگ و کشت و کشتار و جنایت و میلیتاریزه و امنیتی کردن فضای جامعه کردستان در همدستی و همراهی با مرتجعین قومی - مذهبی و مزدوران محلی و اصلاح طلبان کرد، دریغ نکرده است. اما، خوشبختانه هنوز نتوانسته است از لحاظ سیاسی -

اجتماعی جامعه کردستان را تسخیر کند. لازم است فعالین کمونیستی و چپ در کردستان از آن تاریخ درس و تجربه سیاسی - و سازمانگرانه اجتماعی را تحت رهبری و هدایت حزب سیاسی کمونیستی کارگری حکمیتست، چون شبکه ای متشکل بشوند. تلاشها و سیاستهای تبعیض آمیز جنبش سیاسی بورژوا ناسیونالیستی کرد و هر نوع ارتجاع قومی - مذهبی را در تحولات آتی جامعه ایران، در سر بزنگاه تعیین کننده بشکست بکشانند. دخالت مستقیم مردم در سرنوشت خویش - حاکمیت مردم را از طریق مکانیزم شوراها را تضمین کنند. چنین کاری ممکن است از هم اکنون باید دست بکار شد.

اکتبر: دستاوردها، نقاط قوت و ضعف جنگ نوزدهم و تأثیرات بعدی آن چه بود؟



شدن با وظایف جدید و پیچیده آن دوره، یکی از ضعفهای اساسی بود که بر تصمیم گیری ها و اقدام به موقع، از جمله خلع سلاح پادگان سنندج،

تأثیرات منفی بر جای گذاشت. عدم دسترسی به پادگان و خلع سلاح نیروی نظامی که به خدمت رژیم اسلامی در آمده بودند، این امکان را به دشمن داد که جنگ و ویرانی را به مردم سنندج تحمیل کند. نوزدهم و نوزدهم ۵۸ لکه ننگی بر دامن جمهوری اسلامی و نفرت و بیزاری عمیقی را علیه دولت اسلامی بر انگیخت.

از پائین و به کمک انسانهای انقلابی و سوسیالیست و خوشنام درست شده بودند. برای اولین بار بود که در نتیجه يك انقلاب، مردم در شوراها و کارگران در سندیکای کارگری خود را سازمان داده بودند و بر سرنوشت خود حاکم بودند و سازمانهای چپ و انقلابی مدافع کارگران و زحمتکشان، بخصوص کومله را در زندگی خود تجربه کردند. طبیعتاً مردم و نیروی چپ و کمونیست با استفاده از این تجارب با آمادگی بیشتری به استقبال تحولات سیاسی پیش رو خواهند رفت.

بزرگترین نقطه قوت این جنگ همچنانکه در بالا به آن اشاره شد، شکل گیری مقاومت مسلحانه توده ای و حمایت پر شور مردم در تمام مراحل جنگ در کردستان، علیه دشمن تا اشغال همه شهرها توسط ضد انقلاب اسلامی و کم تجربه گی مردم و سازمانهای چپ و کمونیست در روبرو

## خاطرات چیمین دارابی از زندان‌های

### دهه شصت

### بخش چهارم



جانمی هم آنجا بودند. به من گفتند بشینو تا روی صندلی نشستم یکی با لباس شخصی آمد و يك ورقه کاغذ و يك خودکار دستم داد و گفت مشخصات خودت و گروه و حزبت را بنویس. منم اسم و فامیل و اینکه به جرم کومه له بودن دستگیر شده ام را نوشتم و خودکار را روی کاغذ گذاشتم. بعد از چند دقیقه ای همان شخص دوباره برگشت به ورقه ام نگاهی کرد و خودش را معرفی کرد تا اسم خودش را گفت میخکوب شدم، ماتم برده بود و نگاهش می کردم اصلا باورم نمی شد، او یکی از اعضای رهبری بالای کومله و مسئول تشکیلات داخل و تهران بود و اکنون از من و همراهانم بازجویی میکرد.

هر چند قبلا شنیده بودم و دیده بودم که تعدادی زیر شکنجه های سخت بریده اند. ولی نمی دانم چرا تا این حد قبول این مسئله در مورد این شخص برایم سخت و باور نکردنی بود. تا به ورقه ام نگاه کرد گفت شما چه نسبتی با كاك عبه دارابی دارید؟ گفتم خواهرش هستم. تا گفتم خواهرش هستم. حاج داوود فوراً خودش را به ما رساند و پرسید چه خبر است؟ او هم گفت من برادران و پدر چیمین را میشناسم، خانواده اش در مریوان همگی از طرفداران کومله بودند.

که بر زندانیان در زندان و بر مردم ایران و منطقه طی حاکمیت این فسیل های اسلامی چه گذشت. همه این سرکوبگران باید به مانند سران نازیست و فاشیست هیتلری و موسولینی به جرم جنایات، نسل کشی علیه بشریت و قتل عام و شکنجه و اذیت و آزار، تجاوز به زندانیان سیاسی به سزای جنایاتشان برسند. هر زمان در مورد این جانمی و شکنجه هایش مینوسم، بی اراده دستم می لرزد و اشکهایم سرارزیر میشوند! خلاصه همانطور که در بخش سوم اشاره کردم چند ماه میشد که تعدادی از ما زندانیان را از زندان کردستان به قزلحصار انتقال داده بودند. بعد از چند ماه يك روز تعداد زیادی از ما را که از کردستان آورد بودند فراخواندند. با چشمبند مرا به يك اتاق دیگر بردند آنجا چشمبند را از روی چشمهایم برداشتند، وقتی نگاه کردم دیدم تعدادی پسر و دختر زندانی پشت به هم روی صندلیهایی نشسته اند. حاج داوود همراه تعدادی از پاسداران

قبل از اینکه به بازجویی متعدد بپردازم به يك مسئله اشاره میکنم، در زندان قزلحصار رئیس و مسئول زندان کسی به اسم داوود رحمانی بود، خودشان به او "حاج داوود" میگفتند. این شخص یکی از مرتجع ترین، هارترین، جانمی ترین، کثیف ترین و درنده ترین شکنجه گران آن زمان در زندان قزلحصار بود که صدها و هزاران زندانی بدست وی و تعداد دیگری از آدمکش هایی که همیشه همراه حاجی داوود بودند شکنجه و اذیت و آزار شدند. بقول خودش اگر هر روز تعدادی از زندانیان را کتک و شلاق نمیزد (شکنجه) نمیکرد آن روز برای او عذاب بود. شکنجه زندانیان امر ثابت و روزمره او بود و از آن نهایت لذت را میبرد. اسم این شکنجه گر وحشی را باید روزی رسماً در لیست جنایتکاران علیه بشریت ثبت کرد. مگر در فردای سرنگونی این رژیم و سیستم ضد بشری و علنی شدن تاریخ خانه های این سیستم محفوف، جهانیان متوجه شوند

آنها در مریوان خیلی سرشناس هستند پدرش و برادرانش پیشمرگ کومله هستند و برادرش عبدالله دارابی یکی از مسئولین است. من همانطور که نگاه میکردم با خودم گفتم چیمن برای اعدام آماده باش! حاج داوود گفت ببرید سالن و وقتی چشمبند را دو باره بالا بردند دیدم تعداد زیادی زندانی پشت به هم مشغول نوشتن هستند. چند لحظه بعد فرد دیگری با لباس شخصی آمد خودش را معرفی کرد او هم یکی از مسئولین کومله و تشکیلات داخل بود. با چهره خندان، چند برگ کاغذ و یک خودکار تحویل داد و رفت. وقتی نگاه کردم دیدم بیشتر از ده صفحه سوال در رابطه با تشکیلات کومله و سازمانهای دیگر بود "اسم و فامیل خود را که نوشتم طرف برگشت. هنگامی چشمش به اسم فامیلم افتاد گفت با کاک عبه دارابی چه نسبتی دارید؟ گفتم خواهرش هستم. به آرامی خنده ای کرد و دیگر چیزی نگفت. ولی من مدام سرم را بالا میگرفتم و نگاهش میکردم و دهها سوال به مغزم خطور میکرد. آیا واقعا اینها از ته دل این رژیم جانی را قبول دارند و به آن معتقدند؟ آیا اینها واقعا از روی اعتقادات و باور شخصی خویش دارند به این کار ننگین تن میدهند و....؟ اما هر چه بیشتر نگاه میکردم بیشتر متوجه میشدم در چهره

اش غم و اندوه عمیقی وجود دارد. غمی و اندوهی که بیانگر تن دادن به يك عمل اجباری و تحمیل شده بود. خلاصه من سریع و مختصر جواب برخی از سوالات را دادم مثل جواب های که در بازجویی های قبلی داده بودم. ورقه و خودکار را روی میز گذاشتم. همان شخص دوباره برگشت و به ورقه ها نگاهی انداخت و لبخندی زد و گفت زود تمام کردید. من انتظار داشتم بگویند چرا سوال های دیگر را جواب نداده اید؟ اما چیزی نگفت. گفتم میتوانم بروم؟ گفت فعلا نه. به خود گفتم شاید دوست داشت باشد چیزی بگوید، ولی دیدم داوود رحمانی و همراهانش آمدند تا دیدند که من و چند نفر دیگر خودکارها را روی میز گذاشته ایم گفت بلندشوید، من برای آخرین بار يك نگاه عمیق به آن شخص انداختم دوباره همان غم و اندوه عمیق را در چهره اش مشاهده کردم و ایشان هم همین طور نگاهم میکرد.

متأسفانه بعد از مدتی مطلع شدم که هر دوی این افراد توسط آدمکش های اسلامی اعدام شده اند. من بخاطر اطلاعاتی که یکی از آن دو نفر از من و خانواده ام به حاج داوود داده بود شکنجه شدم و بهمین دلیل هم در متن خاطراتم به آن موارد اشاره کردم، اما

وقتی خبر اعدام آنها را شنیدم بی نهایت ناراحت و افسرده شدم. از خودم میپرسیدم شاید اگر میدانستند اعدام میشوند هیچوقت تسلیم این جانیمان و خواسته هایشان نمی شدند. بهر حال مرا مستقیماً به جایی به اسم "زیر هشت" بردند که به شکنجه گاه زندان قزلحصار مشهور بود. هر کسی را به "زیر هشت" می بردند حاج داوود و وحشی های همراهش تا حد مرگ او را میزدند. آن روز من و تعداد دیگری را هم به قسمت "زیر هشت" بردند با چشمبند رو به دیوار ایستاده بودیم. ساکت و بدون کوچکترین صدایی تا اینکه بعد از چند ساعت هجوم آوردند و به جانمان افتادند.

شکنجه گران اسلامی با پوتین های محکم طوری ما را میزدند که صدای مشت و لگد بهم پیچیده بود. یکی با چوب میزد، دیگری با شلاق، یکی با مشت، یکی با پوتین تمام اعضای بدنمان زیر ضربات لگد و شلاق و مشت بود. یکی از دخترها که کنار من بود با ضربه شدیدی که بر بدنش وارد آمد فریاد زد کشید گفت مردم. حاج داوود با صدای بلند گفت باز هم به همان جایی بزنید که گفت مردم. قبلاً هم شنیده بودم که یکی از روشهای شکنجه همین داوود رحمانی وحشی همین است که به نقاط بسیار



حساس بدن زندانیان ضربه میزند و اگر هم فریاد بزنند بیشتر به همان نقطه حساس ضربه وارد میکند. بعضی مواقع زندانی مجبور بود بدون هیچگونه صدایی و در سکوت مطلق شکنجه و اذیت و آزار طاقت فرسا را تحمل کند تا شاید از ضربات بعدی در امان بماند. معمولاً بعد از شکنجه و لت و پار کردن ما از سلول خارج میشدند، اما همیشه تعدادی از این درنده ها حضور داشتند چون میبایست بدون کوچکترین حرکتی بعد از شکنجه هم سر پا میماندیم. خلاصه بعد از چهار شب و روز که بیشتر اوقات مجبورم میکردند که سر پا بایستم و روزی چند بار میزدند مرا سوار ماشین کردند و بردند. چشمبند داشتم نمی دانستم کجا میبرند وقتی به مکان مورد نظرشان رسیدیم مرا از ماشین پائین آوردند گفتند بدون حرکت همینجا رو به دیوار بایست. در عین حال می شد صدای شکنجه و فریاد زندانیان دیگری را هم شنید. هنوز يك ساعت نگذشته بود داود رحمانی همراه چماق بدستانش آمدند و به جانم افتادند. پاهایم آنقدر التهاب و درد داشتند که تحمل ایستادن را برایم سخت کرده بود. هنگام زدن هر بار به زمین می افتادم و دوباره با مشت و

لگد بلندم میکردند. هر چند ساعت یکبار می آمدند و شکنجه را از سر میگرفتند. شب و روز را تشخیص نمی دادم فقط درد شکنجه بود که باید تحمل میشد. کفشهایم در آوردم چون پاهایم بی اندازه کبود شده و ورم کرده بود. گاه گاهی موقع شکنجه چشمبندم بالا میرفت می توانستم نگاه کنم. موقع شکنجه بدلیل اینکه به خودم فشار می آوردم که فریاد نکشم فشار و درد عمیقی روی چشم و صورتم سنگینی میکرد. موقع وارد آمدن ضربه ها چشمهایم را محکم می بستم تا حدی که آب در آنها جمع می شد یا لبهایم را گاز میگرفتم که خون از آن بیرون میزد.

روز ششم سرم بشدت گیج میرفت و مداوم بر زمین می افتادم و آنها می آمدند دوباره بلندم میکردند. نه سوالی میکردند و نه حرفی میزدند. شب مرا کشان کشان به اتاقی بردند. داوود رحمانی گفت دست و پاش را محکم به تخت ببندید، از زیر چشمبند نگاه کردم دو صندلی و يك میز هم در اتاق بود. دست و پایم را محکم به تخت بستند و دو نفری شروع به شلاق زدن کردند، یکی به زیر پاهایم میزد و دیگری به پشت و کمرم میزد. چند نفر دیگر از شکنجه گران هم

آنجا بودند، صحنه میدان مسابقه برایم زنده میشد. گویا شرطبندی میکنند و همزمان می خندیدند. با تمسخر میگفتند بینیم خانم کمونیست اهل کردستان چقدر تحمل دارد؟ شلاق ها پایین و بالا میرفت کسی که به پایم میزد نفس نفس زنان گفت ۶۵، دیگری که به کمرم میزد گفت ۶۷، در باز شد صدای حاج داود آمد پرسید هنوز زنده است؟؟ گفتند آره!! گفت بزنید!! شمارش به ۹۱ و ۸۹ رسید و دیگر نمی دانم چه اتفاقی افتاد. وقتی بهوش آمدم تمام بدنم درد میکرد، پاهایم بی حس شده بودند و از شدت سرد درد هم نمی توانستم چشمانم را باز کنم. يك دفعه یکی از جانیان به داخل سلول آمد و با صدای بلند گفت بالاخره این یکی هم بهوش آمد.

داوود رحمانی با چند پاسدار جانی آمدند و گفت این را از تخت بیاورید پایین و داد زد راه برو، هر کاری میکردم نمیتوانستم سرپا بایستم می افتادم بلندم میکردند باز هم می افتادم. حاج داوود گفت باید پاهایت روی زمین بگذاری وقتی این کار را کردم از شدت درد فریاد کشیدم مشت محکمی به پشتم زد که بر روی زمین افتادم و خون از دهان و دماغ بیرون

زد. بلندم کردند، داود رحمانی گفت ببرید بگذارید توی تابوت، توی قیامت، تا یادش برود از کجا آمده و کوههای کردستان را فراموش کند. کشان کشان مرا بردند تحویل دو زن تواب دادند. دهانم پر از خون بود، گفتم میتوانم دستشویی بروم؟ گفتند فقط دو دقیقه! آبی به دماغ و دهنم زدیم آنها هم کنار دستم ایستاده بودند. سرم گیج میرفت داشت می افتادم مانع افتادم شدند. گفتند تو را را میبریم قبر، توی تابوت و بدون کوچکترین حرکتی و بدون کوچکترین صدایی، فقط هر کاری داشتی دستت را بالا ببر آنوقت ما میایم. فراموش نکن ما همیشه اینجا هستیم به هیچ عنوان به چشمبندت دست نمی زنی. ما میگیریم چه وقت بخوابی و چه وقت بیدار شوی. روزی يك الی دو بار حق دستشویی رفتن داری بمدت دو دقیقه. این مقررات اجرا نشود با حاج داوود رحمانی روبرو می شوی!! تمام اعضای بدنم درد داشت و ۷ روز بود غذا نخورده بودم. از شدت سرد درد معده درد، کمر درد، به خودم می پیچیدم. پا برهنه دستشویی میرفتم، پاهایم خون آلوده بود به حدی ورم کرده و کبود شده بود که احساس میکردم هر دو پایم از جا کنده خواهد شد. به خودم می گفتم اگر انسان هدف بزرگی نداشته باشد چطور میتواند در برابر این همه شکنجه وحشیانه و اذیت و آزار دوام بیاورد! هر بار شکنجه به میزان نفرت از رژیم و قوانین اسلامی و این جانیمان میافزود. شکنجه وحشیانه و مداوم و همزمان استقامت و پایداری ما، شکنجه گران را مبهوت و هار و عصبی میکرد. برایشان قابل قبول نبود که ما این همه مقاومت و شجاعت از خود نشان می دهیم. حاج داوود داشت دیوانه می شد نمیتوانست قبول کند که ما این همه سختی را چطور تحمل میکنیم. تعدادی از ما را در این تابوت ها گذاشته بودند و به خیال خودشان ما حداکثر چند روزی دوام میآوریم. اما هر بار مقاومت ما کل تحلیل و برنامه ریزی آن جلادان را نقش بر آب میکرد. نه تابوت، نه قبر، نه قیامت، نه شکنجههای مستمر و نه چشمبند طولانی مدت، نتوانستند مقاومت و ایستادگی ما را در هم بشکنند.

اگر در آن زمان و برهه تاریخی سال ۱۳۶۲ به خبرنگاری اجازه فیلم برداری و عکس گرفتن میدادند بدون شك هنگام پخش آن توصیه می شد که نباید افراد کمتر از ۱۸ سال و تمام کسانی که ناراحتی قلبی دارند این فیلم

را ببینند. با نوشتن گوشه کوچکی از این شکنجه گاه و جلادان شکنجه گر اصلا نمیشود کل عملکرد و جنایات رخ داده در زندانهای ایران را به قلم کشید. ابعاد بازداشت ها و تعداد زندانیان در کل ایران قابل تصور و تخمین نبود. انواع شکنجه توسط حاج داوودهای بی مخ حتی قابل تصور نیست. این روند تا به امروز در اشکال متفاوت ادامه دارد. باید گفت که دوران ما دوران بسیار خشن و بدی بود، در بحبوحه جنگ ایران و عراق و زیر لوای جنگ می شد همه نوع شکنجه و رفتار ضد اخلاقی و انسانی را در مورد زندانیان بکار گرفت. بدتر از اینها از ساعت ۴ صبح تا ۱۰ شب صدای زوزه و گریه و زاری و روزه خوانی و نماز و قرآن با صدا بلند و دلخراش از طریق بلندگوی مخفی درون سلولها جهت آزار روانی زندانیان پخش می شد، در واقع میتوانم بگویم که اینها به مراتب بدتر از شکنجه های جسمی بود. من شخصا به حدی از نظر روحی و جسمی تحت فشار بودم که بدون اراده بعضی وقتها به زنده بودن خود شك میکردم. در طی ۲۴ ساعت " ۴ ساعت الی ۵ ساعت حق داشتیم دراز بکشیم آنها تواب ها می آمدند و میگفتند موقع خواب

است و منتظر میماندند که بیدرنگ دراز بکشیم. با روشن کردن رادیو که خودشان تعیین میکردند چه برنامه ای پخش کنند شب و روز را تشخیص میدادیم. ساعت ها با چشمبند بدون کوچکترین حرکتی و صدای می نشستیم، اگر کاری داشتیم فقط دستان را بالا میبردیم. بغیر از صدای دلخراشی که از بلندگوهای لعنتی در می آمد دیگر همه جا همچو گورستانی بی صدا بود. وحشی های جانی اکثر روزها یا شب موقع خواب می آمدند و با لگد و مشت به جانمان می افتادند. اکثر اوقات موقع خواب مانند جنینی که در شکم مادرش است خودم را جمع میکردم، تا لگدهایشان به شکم نخورد چون خونریزی معده پیدا کرده بودم. غذایی که می دادند نصف غذای بود که دربند میدادند. صبحانه یک تکه پنیر با یک تکه نان، معلوم نبود چه چیزی میخورید. باید با کلی تلاش برای خودت فشار می آوردی تا از زیر چشمبند غذا را ببینید در ضمن نباید از بشقاب و قاشق صدایی در میامد. وزنم روز به روز کم می شد. بوی خون روی لباس هایم و دوش نگرفتن به مدت طولانی خیلی درد آور بود. چشمم عفونت کرده بود خارش شدیدی پیدا کرده بود مژه

هایم داخل چشمم میرفت. چشمبند ها هم خیلی کثیف بودند.

پایم روز به روز کبودیش بیشتر میشد. نزدیک به دو هفته بود که آنجا بودم. یک روز آمدند و کشان کشان مرا بردند به همان اتاق قبلی که شکنجه ام کرده بودند، داود رحمانی مثل مار زخمی به خود میپیچید و داد میزد. گفت باید تورا زیر لگد و شلاق بکشم. فوراً مرا دوباره روی تخت بردند دست و پایم را بستند. خیلی به مغزم فشار میآوردم که علت عصبانی بودن شدید حاج داود را بفهمم، اما فهمیدنش برایم در آن وضعیت مشکل بود. دو شکنجه گر به جانم افتادند شماره ها از ۷۴ و ۷۵ میگذشت. حاج داود عصبانی شد گفت این هنوز بیهوش نشده، تا اینکه شماره به ۸۰ و ۸۳ رسید، آمد یک مشت به سرم زد و دیگر به بیهوشی کامل فرو رفتم. وقتی به هوش آمدم نمی دانستم چند ساعت

بیهوش بوده ام. دوباره برگشتند حاج داود گفت آن نامه ها را نه از زبانت بلکه از گلویت بیرون میکشم! آن موقع بود که متوجه شدم جریان از چه قرار است. پرونده ام را از میوان و سنجج به اینجا فرستاده بودند. من هم همان لحظه با خودم فکر کردم حتی مرگ هم نمی تواند آن نامه ها و اسم ها را از زبان من بیرون بکشد. که همینطور هم شد.

چیمن دارابی

۳۰ مارس ۲۰۲۱

من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ نالحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم. "منصور حکمت"



## پیام خامنه‌ای، پیامی از سر وحشت

ملکه عزتی



طبق آمار خودشان ۶۹۵ هزار دوزواکسن توزیع شده و برای بیش از ۸۰ میلیون ایرانی ۱۶۱ هزار دوز واکسن تزریق شده! مردم دسته دسته در بیمارستانها و در خانه هایشان با این ویروس مرگبار دست و پنجه نرم کردند و بسیاری جان دادند. شما حتی اکسیژن مورد نیاز بیماران مبتلا به کرونا را هم به آنها فروختید! بر روی کم حافظگی مردم حساب باز نکنید. همین يك ماه پیش خامنه ایی اعلام کرد واکسن را دشمنان برای آلوده کردن مردم به ویروس می‌خواهند به ما بفروشند. اگر خواست واکسیناسیون به خواست عمومی مردم تبدیل نمیشد تا امروز هم با این فتوای سراپا جهالت و جنایت مردم محروم باید در انتظار مرگ خود و عزیزانشان بودند. البته اگر هدف از نمایش و تجربه بزرگ، روغن بنفشه، عنبرنسا و رادار کرونا یاب باشد حق دارید، مردم محروم تمام این نمایش های مضحك را تجربه کردند و شمار را به تمسخر گرفتند.

جهش تولید از دیگر افاضات پیام نوروزی این آدم بیشم است! ۵ دقیقه در مورد این واژه مبهم و بیربط حرف میزند بدون اینکه روشن باشد اینهمه مهمل بافی چه ارتباطی با زندگی و حیات مردم محروم جامعه دارد؟ روزانه کارگران و مردم کارکن به بهانه های واهی از کار اخراج میشوند، زندگیشان يك روزه زیرورو میشود، کارخانه ها و مراکز کار و تولید به بخش خصوصی فروخته میشود، کارفرمای دزد با انواع ترفند در همان

نوروزی داده میشود جز هذیان گویی از سر وحشت و دستپاچگی چیز دیگری نیست.

مردم معترض و خواهان سرنگونی دشمنان خود را میشناسند و میدانند فریاد مرگ بر دیکتاتور در کف خیابان علیه چه کسی بود. کل صحبتها و پرت و پلاگویی خامنه ایی از ابتدا تا انتها یاوه گویی بیش نبود. کل این پیام بی محتوا دستپاچگی و ترس از خروش انقلابی مردم و سرنگونی رژیم است که جز سرکوب و کشتار دستاورد دیگری برای اکثریت مردم محروم و کارکن جامعه نداشته.

خامنه ایی در ابتدای نطق نوروزی میگوید در طی این یکسال برپدیده کرونا فایق آمدیم! نهایتا بعد از یکسال از گذشت پاندمی کرونا از آن بعنوان پدیده ایی ناآشنا نام میبرد و آن را برسمیت میشناسد. پدیده ایی که از ابتدا معتقد بود و فتوا میداد که مردم با خواندن دعای دفع اجنه به جنگ آن بروند! و زمانیکه از عالم اجنه خبر رسید آنها دخالتی در این پدیده ندارند آن را دسیسه دشمنان اسلام خواند!

میگوید دانشمندان ما توانستند تجربه بزرگی را در این رابطه به نمایش بگذارند!! کدام تجربه کدام نمایش؟

خامنه ایی بر طبق سنت عوامفریبانه هر ساله در آستانه سال نو خطاب به مردم ایران پیام نوروزی فرستاد. پیام به مردمی که بیش از یکسال است با فقر، گرانی، محرومیت و يك پاندمی مرگبار دست و پنجه نرم میکنند و همزمان با یکی از جنایتکارترین رژیم های دنیا در خیابان و کارخانه و دانشگاه در جدالی دائمی درگیر بوده اند. جدال معیشت و درمان، جدال دستمزد و زندگی شایسته انسان این قرن. مردمی که خامنه ایی برای آنان پیام نوروزی میفرستد بارها در صحنه این جدالها شعار مرگ بر دیکتاتور سر داده اند. مردم مبارز و متنفر از خامنه ایی و حکومتش با مرگ بر دیکتاتور در آبان و دیماه به مصاف رژیم رفتند که خامنه ایی بعنوان رهبر جنایتکاران در صدر آن قرار دارد. بسیاری از آنها بابت سردادن این شعارها و طرح خواسته هایشان یا با احکام سنگین در زندان هستند یا سربه نیست شده اند.

برای اکثریت عظیمی که شنونده این پیام هستند از روز روشن تر است که خامنه ایی و حکومتی که او در راس آن قرار دارد دردشان درد مردم محروم جامعه نیست. این لاطائلاتی هم که از سر فریب و ریا کاری به نام پیام



شب پیام خامنه ایی کارگران را اخراج میکند و سفره های خالی، خالی تر میشوند. درهای ورودی کارخانه ها بر روی کارگران بسته میشوند و از ورود کارگرانی که به سکوت در مقابل اجحاف و زورگویی سرمایه داران و عواملشان تن نداده اند جلوگیری میشود. این آدم رذل زمانی از جهش تولید حرف میزند که هیچ زمانی زندگی تولید کنندگان واقعی ثروت در جامعه تا این اندازه با سختی و مشقت همراه نبوده. جهش تولیدی که مد نظر خامنه ایی است معنایش کسب سود بیشتر و تامین منفعت سرمایه داران شبیه خود اوست نه بهبود شرایط زندگی اکثریت محروم جامعه. تبلیغ جهش تولید برای قرارگاه خاتم و شرکای "بیت رهبری" فهمیدنی است اما این واژه های نامربوط و مبهم به زندگی تباہ شده اکثریت محروم جامعه ربط خاصی ندارد بی جهت به خودتان زحمت میدهید.

خامنه ایی نهایتاً و بعد از مقدار زیادی یاوه گویی میرسد به اصل مطلب و برای شرکت در انتخابات التماس دعا دارد. وعده میدهد که باز هم در اینمورد با مردم حرف خواهد زد و لابد خیال میکند مردم هم بی صبرانه منتظر شنیدن این تکرار ملال آور "رای بدهید حتی اگر با من مخالفید" خواهند ماند. میگوید این سال، سال انتخاب يك دولت جوان و کارآمد است! معلوم شد پیام و نوروژ و مردم برای خامنه ایی تنها يك خاصیت و کاربرد دارد، فریب آنها برای رفتن به پای صندوقهای رای و بازار گرمی

برای خیمه شب بازی انتخابات و حفظ بختك جمهوری اسلامی برای چهارسال دیگر. دولتی جوان و کارآمد در سرکوب مردم در خفه کردن صدای اعتراضات و نارضایتی اکثریت جامعه از تمامیت این سیستم سرکوبگر.

کارنامه سیاه دوازده دولت گذشته آینه تمام نمای دولت سیزدهم هم هست. شرط بندی بر روی فراموشی و گذشت مردم از ۴۲ سال سرکوب و فقر و محرومیت از يك زندگی شایسته انسان امروز بازی خطرناکی است که نتیجه اش را بسیاری از نزدیکان خامنه ایی این روزها با تمام وجود احساس کرده اند و به فکر چاره اندیشی از هر طریقی هستند. برای همین است وزیر بهداشت وعده همزمانی تزریق واکسن و روز انتخابات را میدهد. جامعه حتی اگر یکی از این دولتها را بخاطر داشته باشد بخوبی میداند تنها ارمغان این دولتها فقر و نداری و کشتار زندانیان زیر شکنجه و سرکوب مردم معترض به وضع موجود بوده. هیچ خیریتی از دوازده دولت قبلی به اکثریت مردم محروم جامعه نرسیده. کارگران و محرومان جامعه خوب میدانند حکومتی که بر اساس استثمارگر و سرکوب و امتیازات طبقاتی بنا نهاده شده و افسیلونی برای حیات و زندگی آنها ارزش قایل نیست، نماینده خواست آنها هم نیست. برای کارگری که برای خرید نان روزانه اش شناسنامه اش را گرو گذاشت این یاوه گویی انتخاب دولت جوان و کارآمد جز نشان از استیصال خامنه ایی پیام دیگری ندارد.

مردمی که در گورها شب را به صبح رساندند از کاخ نشینان هیچ پیامی را نخواهند شنید. این پیام بی سر و ته برای زنانی که روزانه برای ادامه حیات و زندگیشان میجنگند ارزش يك پاپاسی را هم ندارد. کولبر و سوختبر جامعه که همین يك ماه پیش با حملات وحشیانه نیروهای سرکوب روبرو شدند گوشی برای شنیدن این تبلیغات بی پایه و بی ربط به زندگی خود را ندارد. زنان، جوانان و کارگران در طی بیش از چهل سال این حکومت و کارنامه سراپا جنایت آن را تجربه کرده اند، سخن و پیام نوروزی برای آنها بیشتر به يك شوخی تلخ شبیه است که دیگر کسی به آن وقعی نمینهد. از روزی که هر اعتراض مردم زحمتکش با شلیک گلوله و خشونت غیر قابل تصور نیروهای سرکوبگر نظامی جواب گرفت آنها با این حکومت تعیین تکلیف کردند. درد خامنه ایی و اعوان و انصارش درد مردم محروم جامعه، درد طبقه کارگر نیست. ایجاد رابطه با مردم هم کار کسانی نیست که ۱۵۰۰ نفر را درآبان در خیابان و در روز روشن کشتند و خم به ابرو نیاوردند. کارگران و مردم محروم جامعه امروز مصمم تر از هر زمان رودرروی دشمن واقعی خود ایستاده اند و صف خود را از کسانی که قصد اصلاح و ترمیم گوشه هایی از این سیستم را دارند جدا کرده اند. مدتهاست جامعه آّبستن يك تحول سیاسی سرنوشت ساز است. اعتراضات توده ای و کارگری حتی يك روز هم فروکش نکرده.

## بدون عبور از تمام خرافات مذهبی و غیر مذهبی محال است به یک زندگی انسانی که لایق بشر مدرن امروزی است، برسیم

ابراهیم باتمانی



کشیدند و جلوی چشم مردم آنها را به قتل میرسانند .

اخوندهای مسیحی در کلیساها تجاوز به زنان ، دختران و بچه ها را به امری عادی تبدیل کرده اند. در طول سال صدها پرونده از تجاوز اخوندهای مسیحی به زنان و کودکان به دادگاهها کشیده میشود . میخواهم در يك جمله بگویم تمام مذاهب در سراسر دنیا با هر اسمی که باشند، ساختگی دست بزرهستند و ربطی به خوشبختی ، رفاه ، اسایش و امنیت انسانها ی امروزی ندارد. دین ننگ و افیون توده هاست . نزدیک به يك قرن است که انسانهای ازادبخواه و مترقی در اروپا دور هم جمع شده و با هم تصمیم گرفتند که دست کلیسا و قوانین قرون وسطائیش را در دخالت کردن در زندگی مردم و از سیاست کلان جامعه کوتاه و به جای آن قوانینی که به زندگی سیاسی و اجتماعی مردم ربط داشته باشد بنا نهند . آنها قانون جدید را اعلام و تصویب نمودند . از آن تاریخ تا به امروز مذهب از دولت جدا است و مذهب به يك امر خصوصی تبدیل گردید. آن انسانهای ازادبخواه و مترقی توانستند مذهب را مهار و به حاشیه برانند . آن تصمیم علمی و انسانی بزرگ توانست جامعه اروپا را تا این حد که امروز همه شاهد آن هستیم از لحاظ فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی پیش ببرد . تنها دینی که تا بحال توسط ازادبخواهان ، کمونیستها و انسانهای مترقی هنوز مهار و افسار نشده ، دین اسلام است که دور خودش میچرخد و نکبت تولید میکند .

این گوشه ای از دیدگاه ، افکار ضد بشری و غیر علمی اسلام سیاسی است . تمامی ادیان و مذاهب در سطح دنیا مرتجع و ضد بشری بوده و هستند . ادیان در يك جمله بدون چون و چرا متفق القولند ، که چگونه کل انسانها و در راس آن همه زنان را به بردگی و انقیاد بکشند . برای نمونه دین مسیحیت در طول تاریخ تا به امروز دراریکه قدرت بوده وهست . دین مسیحیت دارای حزب و سازمان بوده و در پارلمان نماینده هایی دارد که در تصمیم گیریهای کلان دنیا دخالت جدی دارند .

برای نمونه رم پایتخت ایتالیا در قلب اروپا قرار گرفته و شهروندان عادی در این شهر زندگی میکنند . اما از دید نظام سرمایه داری جهانی آن شهر دارای اهمیت ویژه ای میباشد . نظام سرمایه داری این شهر را يك مکان مقدس به جامعه جهانی معرفی کرده است . این شهر از نظر من کمونیست و انسانهای ازادبخواه و برابری طلب در سطح دنیا نه تنها مقدس نیست بلکه مرکز جهالت، نادانی، خرافات، فساد و ثروت است. مسیحیت در دوران حاکمیت خود جامعه اروپا را به قهقرا برده بود. مخالفان خود را به صلیب می

بحث من در مورد کشورهای اسلامی و در راس همه آنها ایران اسلام زده است . جمهوری اسلامی ایران نزدیک به چهل و دو سال است که با قوانین شرع ، شریعت و خرافات هزار و چهار صد سال پیش به سرکوب ، شکنجه ، قتل ، غارت، دزدی و زندانی نمودن انسانهای يك جامعه هشتاد چهار میلیونی ایران را به قهقرا برده و میبرد . حاکمان اسلامی با ریاکاری و شیادی معتقدند که دین اسلام برنامه کاملی است که از جانب خدا، راه و چگونگی زندگی کردن را به مردم یاد میدهد. این تفکر ضد بشری و خشن مخالف جدا شدن دین از سیاست است. از دیدگاه به اصطلاح مفسران جمهوری اسلامی ایران ، نه تنها قوانین بر طبق قوانین اسلامی اجرا میشود بلکه مجریان آن نیز مستقیما از طرف خدا منسوب شده اند برای نمونه خامنه ای آدمکش و تمامی آخوندهای کپک زده نماینده خدا هستند که در تمامی امور سیاسی ، اقتصادی، اجتماعی و پزشکی و فرهنگی مردم دخالت کرده و آمدنشان نیز منشا الهی دارد . طبق شریعت اسلامی تعیین تکلیف در تمامی امور به دین اسلام واگذار میشود .

مردم ایران به خصوص جوانان ازادیخواه مترقی و کمونیست باید بدون توهم و با تلاش شبانه روزی خود بتوانند جامعه را از این دین خونین اسلام و قوانینش عبور بدهند ، درست همان تصمیمی که ازادیخواهان و مردم مترقی اروپا گرفتند و برای همیشه خود را از قید و بند و جنایت دین مسیحت خلاص کردند . مردم ایران ، در مرحله اول اولویت ما سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است و درحین به سرانجام رساندن پروسه سرنگونی بایستی قوانین شرع و شریعت کپک زده دین اسلام را آگاهانه به سخره بکشیم و زیر بار این قوانین کپک زده نرویم . دین افیون ، ضد زن و ضد بشر است . این حکومت چهل و دو سال است که نیمی از جمعیت جامعه ایران یعنی زنان مبارز و شرافتمند را مورد تحقیر، اذیت و آزار و بی حقوقی مطلق ، زندان و اعدام قرار داده است .

این حکومت دینی فاسد و دزد چهل و دو سال است که با زور و سازمان دادن نیروهای مخصوص و سرکوبگر امر بمعروف و نهی از منکر ، ارشاد اسلامی و خواهران زینب در زندگی خصوصی زنان دخالت کرده و آنها را مورد بی حرمتی قرار میدهند . حکومت خرافی اسلام با زور و برخلاف میل زنان حجاب اجباری بر سرآنان کرده است . سربازان گمنام ، سربازان امام زمان ، لباس شخصیها و آتش به اختیارهای خامنه ای جلاد بر روی زنانی مخالف حجاب اجباری میباشدند اسید میباشدند . در حکومت

ناب محمدی دختر بچه های زیر هجده سال مورد تجاوز شرعی قرار میگیرند . در دین اسلام زن نصف مرد به حساب میاید . در حکومت اسلام زن و مرد را در اماکن اداری، عمومی و حمل و نقل از هم جدا کرده اند . در سایه حاکمیت دین کپک زده اسلام زنها نمیتواند تنها به سفر بروند و باید از شوهر و یا والدین خود اجازه بگیرند .

این فقط گوشه ای از جنایت حکومت دینی در حق زنان یعنی نصف جامعه ایران میباشد . کارگران جوانان ازادیخواه و برابری طلب و انسانهای تشنه ازادی ، اگر مخالف تبعیض جنسی هستید ، اگر مخالف سانسور عقاید و دستگیری مخالفین حکومت هستید ، اگر مخالف اعدام هستید و قبول دارید که اعدام قتل عمدی و برای ترساندن انسانها و حفظ نظام دیکتاتور بنا شده است ، اگر مخالف سنگسار و قطع دست انسانها به هر بهانه و دلیل هستید ، اگر مخالف استثمار انسان از انسان هستید ، اگر مخالف هر نوع ستم طبقاتی ، تبعیضات و ستم ملی هستید ، اگر مخالف چند همسری ، کودک ازاری ، کارتون خوابی و قبر خوابی هستید . اگر مخالف دزدی ، فساد ، دروغگویی و تفتیش عقاید هستید و هزاران جنایت دیگر... تنها راه نجات عبور از دین اسلام و قوانین شرع و شریعت ضد بشری میباشد .

باید در مرحله اول ارگانهای اسلامی ، نهادها مذهبی امام زاده ها ، مساجد ، فرهنگ مردم پرستی ، شخص پرستی ( از نظر دین اسلام و جمهوری اسلامی

مقدس شمرده میشوند) را به چالش کشیده و از آن عبور کرد . این ها توهین به اصطلاح به مقدسات نیست ، بلکه همچنانکه میدانید زیر سایه اسلام زندگی و سرنوشت هزاران هزار انسان به نابودی و تباهی کشیده شده و میشود . دین اسلام هزار و چهارصد سال است به علم ، دانش ، پیشرفت ، حق و حقوق زنان ، موسیقی ، شادی و شادابی رقص پایکوبی ، آزادی را حرام کرده است . اسلام در امور خصوصی انسانها مانند لباس پوشیدن که امر خصوصی میباشد دخالت میکند . ما باید دست درازی دین در زندگی خصوصی انسانها را ممنوع اعلام کنیم و آن را به قانون تبدیل کنیم ، مذهب باید امر خصوصی فرد تلقی بشود . مذهب باید از دولت جدا کرد .

باید پایان مفتخوری در جامعه را اعلام کنیم . باید شغل انگل اخوندها که پایه اش دروغ و فریب دادن انسانها است ، ممنوع اعلام کنیم . اخوندها باید مانند بقیه افراد جامعه کار و زحمت بکشند نه اینکه پای منبر بنشینند و داستان خر دجال را برای مردم بازگو کنند . در یک کلام باید با ، انشالله ، ماشاالله ، خرافات دینی ، فرهنگ عقب افتادگی ، مرد سالاری و ناموس و ناموس پرستی و غیره تسویه حساب کرد

در آن صورت است که میتوانیم بنای یک جامعه ای ازاد و برابر و یک زندگی مرفه که در شان بشر امروزی باشد ، نهیم . ما کمونیستها و جنبش کمونیزم کارگری و در راس همه حزب کمونیست

## مرکز همکاری احزاب کردستان و عرش

## همکاری با اسلامی ها

سعید آرمان



مرکز همکاری يك بار ديگر عليه منافع مردم کردستان و ميليونها زن در اين جامعه گام برداشته و با يك جريان فوق ارتجاعی مذهبی وارد ائتلافی اعلام نشده و پنهانی شده است و گام اولش اسلاميزه کردن جشن نوروز در نمايش پوستره‌های نوروزی بود.

احزاب متشکل در "مرکز همکاری" يکبار ديگر بيگانگی خود را با منافع اکثریت مردم کردستان و بويژه زنان آزاديوخواه که در ابتدای روی کار آمدن خمینی جلاد و در رفراندوم آری یا نه به جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۵۸، با اکثریت قاطع پاسخ دندان شکنی به رژیم تازه بقدرت رسیده اسلامی دادند، بعد از گذشت ۴۲ سال احزاب مرتجعی که هر روز در دالانهای وزارت خارجه آمریکا و يا در فکر ائتلاف با کهنه پاسداران و رضا پهلوی بودند، امروز در کردستان با سلفی ها وارد ائتلاف پنهانی شده و در تلاش هستند در تحولات سیاسی آتی در کردستان برای تحميق و اسلاميزه کردن و سرکوب مردم نقش بازی کنند و دل تامين کننده مالی اصلی خود (عربستان سعودی) را نیز بجا بياورند.

اما جريانات مرکز همکاری زيادی بر توهم ناسيوناليسم و فرهنگ ضد زن حساب باز کرده‌اند. بدون تردید زنان و مردان آزاديوخواه و به تنگ آمده از قوانين متعفن اسلامی که در چهار دهه با آن مبارزه کرده‌اند با چشم باز اين احزاب و پلانهای سیاسی عقب مانده و سرکوبگرانه آنان را رصد خواهند کرد و اجازه

که بگويد چرا کومپله قدیم به درست نه تنها روی خوش به جريان احمد مفتی زاده نشان نداد، بلکه آنرا وسيعا افشا و منجر به طرد و منزوی شدنش در جنبش توده ای در کردستان شد. احمد مفتی زاده تنها رگه ارتجاعی مذهبی در کردستان بود که اخلاص خود را به خمینی نشان داد و با آخوند صفدری نماينده خمینی در کردستان عليه کمونيستها و مردم آزاديوخواه کردستان در يك سنگر قرار گرفتند.

بی افقی مرکز همکاری احزاب کردستان و امید بستن به دول خارجی و گاه طرح تزه‌های مشعشی مانند اينکه "سرنگون کردن جمهوری اسلامی امر کردها نیست" و "قادر به حمل بار کل جنبش سرنگونی طلبانه مردم ايران نيستيم" و ... تحت اين عنوان؛ خط مذاکره و سازش با رژیم اسلامی را در اسلو پایتخت نروژ در خفا و خجولانه در پيش گرفتند. سرشان برای چندمين بار به سنگ خورد و منجر به از هم گسيختگی ائتلاف مذاکره شد. رژیم در حین دلخوش کردن شان به مذاکره مقرهايشان را در خاک اقليم کردستان به موشک می بست و توسط عوامل نفوذی به بمب گذاری و خرابکاری در اردوگاههای محل استقرارشان مشغول و آنان را به بازی گرفت.

جشن نوروز امسال بهانه‌های شد تا "مرکز همکاری احزاب کردستان" ادعای پوچ و نامانوس "سکولار" و "سوسیال دمکرات" را که بخشا برای تعريف بخود بکار می برند، کنار بگذارند و آشکارا با جريان ارتجاعی سلفی های کردستان بيعت بکنند. در دو آفیش دختران محجبه و لچک به سر و ملبس به لباسهای مدل سلفی ها با رنگ سبز اسلامی تزئين شده را منتشر کردند که ارتجاع و فرودستی زن در آنها موج می زند. لباسهایی که اکثریت زنان کردستان با آن بشدت بيگانه اند.

سال گذشته خالد عزيزی رهبر حزب دمکرات کردستان طی سخنانی برخوردار کومپله قدیم در سال ۱۳۵۸ به جريان ارتجاعی مکتب قرآن به رهبری احمد مفتی زاده را "تندروانه" قلمداد و مورد نقد قرار داد و راه را برای طی کردن مسیر همکاری با اين جريان ارتجاعی هموار کرد. نشست غير علنی عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده با وساطت بارزانی در اربیل اين پروژه را به انجام رساند و پوستر نوروزی سال ۱۴۰۰ حاصل "درخشان" اين نشستها و مواضع سیاسی عقب مانده می باشد.

آقای خالد عزيزی توضیح نداد و يا بهتر بگويم به نفع تز ارتجاعی "نزديکی با سلفی های کردستان" نبود



## مرکز خبری کمیته کردستان حزب حکمتیست

تجمع و قدردانی جمعی از فعالین شهر سنندج از کادر درمانی بیمارستان توحید

دیروز دوشنبه ۹ فروردین جمعی از فعالین شهر سنندج جهت قدردانی از کادر درمانی و خدماتی بیمارستان توحید به خاطر خدمت و زحمات بی دریغ آنان به بیماران در دوره شیوع ویروس کرونا، با پلاکارد و دسته های گل جلواين بیمارستان تجمع کردند و مراتب سپاس و قدردانی خود را اعلام کردند. این حرکت انسانی همچنانکه در تصاویر مشاهده می شود از جانب جمعی از کادر بیمارستان مورد استقبال قرار گرفته است.

کمیته کردستان حزب حکمتیست، این حرکت انسانی از جانب فعالین را ارج می نهد، و از کادر درمانی و خدماتی بیمارستان توحید سنندج به خاطر زحمات و کمک بی دریغ آنان به بیماران در این شرایط سخت نیز قدردانی می کند.

مرکز خبری کمیته کردستان حزب حکمتیست

۱۰ فروردین ۱۴۰۰



### مرکز همکاری...

نمی دهند جامعه کردستان به جولانگاه اسلامیه و احزاب ناسیونالیستی تبدیل شود. اکنون که به یمن خفقان و استبداد اسلامی همایش های نوروزی به محملی برای حضور بهم رساندن جریانات ملی اسلامی بدل شده است، بدون تردید در فردای بعد از رژیم هار اسلامی زنان و مردان با لباسهای شاد نه در صفوف مجزا بلکه در آمیخته با هم به رقص و شادی خواهند پرداخت و آنموقع زحمات حضرات برای حلبجه کردن سنندج دود می شود و هوا خواهد رفت. روند تحولات سیاسی ایران سریع تر از آنچه تصور می شود پیش می رود، لذا هوشیاری و دخالت جدی و سازمانیابی بیشتری را از ما می طلبد تا فرقه های قومی زحمتکشانی ها و احزاب دمکرات لچک برسر زنان کردستان نکنند و به آنان بگوئیم که "شتر در خواب بیند پنبه دانه".

سعید آرمان

جمعه ششم فروردین ۱۴۰۰

بدون عبور از...

پیام خامنه‌ای...

اگر چهل سال گذشته اسمی را از صندوقهای رای بعنوان رییس جمهور دریاورند سرنگونی خواهی به بستر اصلی سیاست در ایران تبدیل شده است و مسله مردم معترض تعیین تکلیف با کلیت جمهوری اسلامی است. پیام و سخنرانی نوروزی و دعوت به انتخابات و برنامه ریزی برای ۴ سال دیگر تداوم سرکوب و فقر و بیحقوقی بی اثر است. در مقابل پیام نوروزی خامنه ای، پیام کارگران و مردم محروم جامعه سرنگونی و برچیدن بساط ۴۲ سال سرکوب و ترور و اختناق است. شما رفتنی هستید این حکم میلیونها مردم زحمتکش و کارگرانی است که روزانه شاهد تعمیق غیر قابل تصور فاصله طبقاتی و افزایش فقر و نابرابری و استثمار وحشیانه در زندگی روزمره خود هستند.

ملکه عزتی

۳۱ مارس ۲۰۲۱

کارگری ایران حکمتیست پرچم دار بی اما و اگر سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم. حزب حکمتیست برای به تحقق در آوردن خواستها و ارزوهای تک تک انسانها که در آن جامعه هشتاد و چهار میلیونی زندگی میکنند تلاش کرده و خواهد کرد. کارگران، زنان آزایخواه، انسانهای آزادیخواه برابری طلب و شرافتمند و عدالتخواه به گرد سیاستهای روشن و طبقاتی حزب حکمتیست جمع بشوید. این حزب مال شما است و برای شما و آینده شما مبارزه میکند.

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری

ابراهیم باتمانی

دیر کمیته کردستان : صالح سرداری

saleh.sardari@gmail.com

روابط عمومی کمیته کردستان: ابوبکر شریف زاده

Abo\_sh2008@hotmail.com

اکتبر نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست است که هر ماه یک بار منتشر می شود!

سردیر نشریه همایون گدازگر

homayon\_1954@yahoo.de